

تذکره فارسی سرایان درباری گورکانیان هند

(شاعران دربار جلال الدین اکبرشاه به روایت جهانگیر پادشاه، در زمان شاهزادگی اش)

به کوشش:

مسعود غلامیه

یوسف بیگ باباپور

درآمد:

دوره جهانگیر گورکانی، فرزند جلال الدین اکبر گورکانی، ملقب به نورالدین محمد، پادشاه گورکانی هند (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق.) در شبه قاره دوره شکوفایی هر چه بیشتر زبان و ادب فارسی بود. او خود علاوه بر این که فردی ادیب، هنرمند و دانشمند بود، بلکه در تشویق نویسندگان و سخنوران فارسی زبان و دیگر هنرمندان از همه پیشروان، حتی از پدر خود جلال الدین اکبر شاه هم گوی سبقت را ربوده بود و بهترین مناصب و گرانباترین نوازشها و صلوات خود را بدانها اختصاص می داد. طالب آملی، ملک اشعرا دربارش بود و شاعرانی چون عرفی شیرازی، نظیری شیرازی، حیاتی گیلانی، شکیبی اصفهانی، حسن بیگ خاکی شیرازی، حکیم رکنای کاشانی، فغفور گیلانی، صوفی مازندرانی، فسونی یزدی، شاپور تهرانی و اسد قزوینی و دیگران در دربارش به سر می بردند. خود نیز گاهی شعر می گفت و شعرشناس خوبی بود.

در زمان این پادشاه ادب دوست و ادب پرور تاریخ نویسی و تراجم نگاری فارسی رشد زیادی کرد و گذشته از جهانگیرنامه که بارزترین اثر تاریخی روزگار اوست، کتب تواریخ و تذکره های بسیاری به تألیف درآمدند. از جمله تذکره های مهم این دوره عرفات العاشقین تقی الدین اوحدی و تذکره میخانه عبدالنبی قزوینی و تذکره اشعرا جهانگیرشاهی ملا قاطعی هروی است.

علاقه جهانگیر به شعر و شاعران دربار خود و پیش از آن دربار پدرش، به قدری بود که خود به تدوین تذکره کوچکی که هم اکنون پیش روی شما عزیزان قرار دارد، مبادرت نمود. این تذکره حاوی مختصر اطلاعات و نمونه اشعار شاعران دربار اکبرشاهی و جهانگیری است.

ماجرا از این قرار است: سلطان محمد مطربی سمرقندی (۹۶۶-۱۰۴۰ق) ادیب و شاعر و تذکره نویس نامدار ماوراءالنهر در عهد شیبانیان و اشترخانیان بوده، تصمیم می گیرد به هند سفر کند و تحفه ای شایسته با خویشان به شاه ادب پرور آنجا ببرد. به این نتیجه می رسد که بهترین تحفه ای که در عین حال سطح دانش او را در نظر حکمران هند نمایان سازد، تذکره اشعرا است. بنا بر این در سال ۱۰۳۴ق. او به شهرهای ماوراءالنهر و بدخشان مسافرت نموده، شرح حال و نمونه اشعار اشعرا همعصر خود را تدوین می کند و آن را به نام نسخه زیبای جهانگیر می نامد. مطربی در طول راه چندی در بلخ و کابل توقف

نموده، در اوایل سال ۱۰۳۵ق. به پایتخت آن موقع هند، یعنی لاهور وارد می‌شود و در این شهر یک ماه دیگر مشغول تکمیل نمودن تذکره خود می‌شود. در نهایت جهانگیر پادشاه را ملاقات می‌نماید و نسخه زیبای جهانگیر را به او تقدیم می‌کند.

این اثر حاوی احوال و نمونه اشعار ۲۹۲ شاعر است. این کتاب در یک مقدمه، دو سلسله و یک خاتمه است. وقتی جهانگیر تحفه مطربی را مطالعه می‌کند، به او پیشنهاد می‌کند که تذکره مختصر خود، موسوم به تذکره الشعراء جهانگیر را که در زمان شاهزادگی خود تدوین نموده بود، بدان الحاق کند. همین واقعه از زبان مطربی چنین بیان شده است: «فرمودند که اخوندی، قرائت تصنیف شما را فصیح خان امروز در پیش ما تمام ساخت. ما آن نسخه دلپذیر را «کانهن الیاقوت و المرجان» به مکتوبخان سپردیم تا داخا کتابهای عالی خطاب ما گرداند... اما در خاطر پر انوار ما چنان آمد که نسخه جهانگیر از تدوینات ما نیز شرف پذیر گردد. بنابر آن چند ورق از اسامی شعرايي که در ایام پادشاهی والد بزرگوار ما - رحمه الله - بودند و ما آن را در زمان شاهزادگی خود جمع کرده بودیم، چون بسیار موجز بود، لایق چنان دیدیم که داخل تصنیف شما باشد و شما نیز تبرکاً آن نسخه را لباس اختتام پوشانید، نیکو خواهد بود». (نقل از: مقدمه تذکره الشعراء مطربی، ص ۵۷-۵۸)

مطربی پیشنهاد جهانگیر را قبول می‌کند و آن را با عنوان «ذکر شعرايي که در ایام سلطنت جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی در هندوستان بوده‌اند و شهرت داشتند» در خاتمکه تذکره خود می‌گنجاند و در آخر آن یاد می‌کند که «تمام شد اسامی که خلیفه الهی جمع کرده بودند».

نسخه منحصر بفرد نسخه زیبای جهانگیر در کتابخانه موزه بریتانیا، بخش ایندیا افسس موجود است و اخیراً به طبع رسیده است. اما تذکره الشعراء جهانگیر اول بار توسط عبدالغنی میرزایف، در کراچی پاکستان به سال ۱۹۷۶م. از نسخه زیبای جهانگیری تفکیک و به همان شکل و ترتیب به چاپ رسید. این چاپ بدون ترتیب الفبایی عیناً از روی همان کتاب اصلی صورت گرفته است که با «غزالی مشهدی» آغاز شده و در «غربتی بخاری» انجام یافته است.

با توجه به اهمیتی که این اثر به عنوان یکی از تألیفات شاهان گورکانان هند دارد، و دیدگاه او را نسبت به زبان و ادب فارسی و علاقه او به شاعران دربارشان را نشان می‌دهد، و از طرفی ضمیمه شده این اثر در کتاب مفصل مطربی که آن را گم نموده بود، لذا چاپ مجدد آن به شکلی متفاوت و البته با ویرایش صحیح و اصلاح برخی اغلاط مطبعی چاپ پاکستان، از روی همان چاپ منتشر می‌شود. تنها تغییراتی که در ارائه این متن صورت گرفته، الفبایی نمودن عناوین شاعران و درج شماره ترتیب برای هر کدام است.

والسلام علیکم

ذکر شعری که در ایام سلطنت جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی در هندوستان بوده‌اند و شهرت داشتند:

[۱]

اسیری

مولانا اسیری، از اهل خدمت دربار همایون پادشاه بود و در سلک امیران خلیفه انتظام داشت. علم نجوم و ریاضی نیک می‌دانست. این ابیات از وی است.^۱

[۲]

الفتی

الفتی با زین خان کوکه می‌بود. این رباعی از وی است:

بیت

صد نامه درد، کلک شوقم پرداخت
از بخت بدم، یکی به جانان نرسید

در راه نسیم نوبهاری انداخت
گویا که نسیم نیز با بختم ساخت

[۳]

امانی

میر امانی مردی بود ظریف طبع و موزون. این بیت از وی است:

بیت

تو شاهبازی و مرغ دلم کبوتر توست
عجب! عجب! که شود همدم کبوتر، باز

^۱. شعری از او نیامده است.

[۴]

امنی

ملا امنی، او نیز جوانی نارس است، چند سال است که در ملازمت ماست. این دو بیت از اوست:

بیت

منم که غیر غم اندوختن نمی‌دانم	تمام آتشم و سوختن نمی‌دانم
ز سوز خاطر اگر روشناس خورشیدم	چراغ بخت خود افروختن نمی‌دانم

[۵]

انیسی

یولقلی انیسی، از ترکمانان شاملو است. شعر را خوب می‌گوید و در خدمت خان‌خانان می‌باشد. این ابیات از اوست:

غزل

شب، جنون دل، دماغم را پریشان کرده بود	با خیال او، مرا دست و گریبان کرده بود
دوش سر می‌زد به جای شعله، سر از خاک ما	غالباً خون ریز با یاد شهیدان کرده بود
عشق و مقناطیس یک جنس‌اند، کز دل ناوکش	تا برون ناید محبت جذب پیکان کرده بود
دوش فریاد انیسی، سینه‌ها مجروح کرد	نشتری، گویا که در هر ناله پنهان کرده بود

* * *

آتشکده است دل ز جفای تو، پر ز داغ	مانند هندویی که نگهبان آتش است
-----------------------------------	--------------------------------

[۶]

اوبهی

مولانا اوبهی شاگرد مولانا قاسم گاهی است. این بین از اوست:

بیت

باغبان! از باغ بیرون آی، و سرو من ببین
سرو چوبین چند بینی؟ سرو سیمین تن ببین

اشعار مضحک بسیار می‌گفت و مقلد طبع بود، حرکات طرفه می‌کرد. روزی خلیفه الهی چوگان می‌باختند، چوگان بر پشت بینی ملا رسید، این قطعه را بدیهه گفت:

الفتی، بس که شعر بد می‌گفت
نیک زد باطن لوندانش
چرخ چوگانی از قضا بشکست
پشت بینی به جای دندانیش

[۷]

بابا طالب

بابا طالب اصفهانی است، هشت سال است که در کشمیر در سلک بندگان خلیفه الهی متنظم است. این ابیات از اوست:

رباعی

زهرم به فراق خود چشانی که چه شد؟
خون‌ریزی و آستین‌فشانی که چه شد؟
ای غافل از آن که تیغ هجر تو، چه کرد؟
خاکم بفشار، تا بدانی که چه شد؟

* * *

بی‌درد را شراب محبت کجا دهند؟
کیفیتی است عشق بتان تا که را دهند؟

[۸]

بقایی

بقایی ولد یادگار حالتی است. به کشتن پدر متهم شد و به سیاست رسید. این بیت از وی است:

بیت

تا غمزه خون‌ریز تو، غارتگر جان است
چشم اجل از دور به حسرت نگران است

[۹]

بقایی

ملا بقایی جوانی نورسیده است. چند گاهی است که با ما ملازمت دارد. این دو بیت از وی است:

بیت

تا عشق ز مژگان بتان، بیشتر آورد خون از رگ و ریشه من سر بدر آورد

به جای اشک از چشمم دل افگار می بارد همه خون جگر، زین ابر آتشبار می بارد

[۱۰]

ترخان

مولانا نورالدین ترخان، سالها در خدمت خلیفه الهی می بود. این بیت از وی است:

بیت

دل خسته ام، ز ناوک طفلی که روزگار در دست او نداده به بازی، کمان هنوز

[۱۱]

تشبیهی

تشبیهی کاشی، تجرد پیشه و بی قید است. در ملازمت عمر می گذراند. این اشعار از اوست:

بیت

یکی بر خود ببال، ای خاک گورستان! به شادابی که چون من کشته ز آن دست خنجر در بغل داری

تو هر رنگی که داری، جامه می پوش
که من آن جلوۀ قد می شناسم

[۱۲]

تقی

تقی‌الدین شستری، در ملازمت خلیفه الهی می‌باشد. از علوم عقلی و نقلی نصیب کامل دارد و شعر نیکو می‌گوید. این ابیات از وی است:

بیت

گر دست ندهم که بر رویت، نظر کنم
باری دهان نهاده لب‌ت پر شکر کنم
با آن‌که از ستیزه، به خاکم نشانده‌ای
دست و دلی کجاست که خاکی به سر کنم

* * *

من بنده این رسم که در چارسوی عشق
با هر که نه غارت زده سودا ننمایند

[۱۳]

جدایی

امیر سیدعلی منصور، «جدایی» تخلص اوست. به خطاب «همایون شاهی» مشرف گشته بود و در ملازمت جنت‌آشپانی می‌بود. این شعر از اوست:

بیت

نیم بسمل صیدم و افتاده دور از کوی دوست
می‌روم افتان و خیزان، تا بینم روی دوست

[۱۴]

جذبی

میر جذبی، از افاضل وقت بود. از عراق به قصد ملازمت حضرت می‌آمد، در راه درگذشت. این بیت از اوست:

مرا از ساده‌گویی‌های جذبی خنده می‌آید که عاشق گشت و چشم مرحمت از یار هم دارد

[۱۵]

جرمی

جرمی از اولاد حاجی قاسم کوه‌بر است. سال‌ها در خدمت عمّ ما محمد حکیم میراز بود. در آخر به ملازمت حضرت رسید، و از علم موسیقی بی‌بدل بود، این غزل را در آهنگ عراق به اصول فرع صوتی بسته است:

غزل

شد بهر تیر آه کشیدن، کمان من	پهلوی دل ز درد تو، هر استخوان من
سوزنده مشعلی‌ست، تن ناتوان من	زد شعله بر سرم شب غم آتش درون
گر دم زخم به پیش تو، سوزد زبان من	شرح دل شکسته صبری، چنان کنم

[۱۶]

چشتی

شیخ چشتی دهلوی حسین نام داشت. از مریدان شیخ سلیم چشتی است. در لباس صوفیه می‌بود، به شوق و ذوق عمر گذرانید. این مطلع از اوست:

مطلع

که ساختند ز الماس، آبگینه ما	ز سنگ حادثه، دل نشکند به سینه ما
------------------------------	----------------------------------

[۱۷]

حالتی

مولانا حالتی، مدتی است که در گجرات در خیل ملازمان ما انتظام داشت. این اشعار از اوست:

بیت

پیغام دوست، داغ جگر تازه می‌کند

درد وداع، رنج سفر تازه می‌کند

این رباعی نیز از اوست:

عاشق رخ خویش، بر درت سود و برفت

وآن مهر که داشت با تو بنمود و برفت

یک شب به هزار حيله، در بزم وصال

پروانه به شمع دیده بگشود و برفت

[۱۸]

حالتی

یادگار حالتی از طایفه چغتایی است. در سلک سپاهیان خلیفه الهی انتظام داشت. این ابیات از وی است:

نماند آن قدر از گریه، آب در چشمم

که مرغ تیر تو منقار، تر تواند کرد

به جای رشته، در پیراهنت ای کاش! من باشم

بدین تقریب، شاید با تو در یک پیرهن باشم

[۱۹]

حیاتی

مولانا حیاتی گیلانی، از یاران اهل و دردمندان روزگار است و در خدمت حضرت می‌باشد. این اشعار از وی است:

بیت

غبار جسم من و غیر اگر برآمیزند

ز هم به بوی محبت جدا توان کردن

ز سوز عشق، باشد خسروی را دل چنان روشن

که شمع مرقد او می‌توان کرد استخوانش را

نیالایند شیران حرم سرپنجه از خونم

سگان دیر را، ای هم‌نشین! زین طعمه مهمان کن

[۲۰]

حیدری

ملا حیدری، سه بار از عراق آمده، از خوان احساس این درگاه بهره‌مند شده، رفت. این قطعه از اوست:

چو پاکان، حیدری! تا می‌توانی کمالی کسب کن، در عالم خاک
که ناقص رفتن از عالم چنان است که بیرون رفتن از حمام، ناپاک

[۲۱]

خاتمی

مولانا خاتمی به جمیع خطوط مَهر را خوب می‌کند، و شعر را خوب می‌گوید، و جامع اقسام فضایل است. این بیت از وی است:

بیت

مرا هر شب چو دزدان، خواب گرد چشم تر گردد دلم را با غمت بیدار بیند، باز برگردد

[۲۲]

خاتمی

مولانا خاتمی سی سال است که در این درگاه می‌باشد و مَهر را خوب می‌کند و در فن شعر نیز سلیقه تمام دارد. این بیت از اوست:

بیت

مرا سودای زلف آن پری، دیوانه می‌دارد^۲

^۲. مصرع دوم در نسخه نیامده است. احتمالاً با مدخل پیشین خلط شده و چه بسا تکرار پیشیان است و هر دو فرد یک شخصند.

[۲۳]

خواجه حسین

خواجه حسین مروی، در اصل وزیرزاده است. کسب علوم نموده، به ادراک عالی وحدت فهم از اقران امتیاز داشت. سالها در خدمت خدام همایون پادشاه بوده، قرب تمام داشت و از مجلسیان بهشت آیین بوده. این رباعی از گفتار اوست:

رباعی

آنم که ممالک سخن، ملک من است صراف خرد، صیرفی سلک من است
دیباچه «کن» ز دفتر من ورقیست اسرار دو کون، بر سر کلک من است

* * *

محبتی که مرا با تو هست می خواهم همین، تو دانی و من دانم و خدا داند

[۲۴]

داعی

ملا داعی، مدتی با خواجه معین خان بود. این بیت از اوست:

بیت

نومیدیم رسید به جایی که بعد از این امید را به قطع نظر یاد می کنم

[۲۵]

دوری

میر دوری خوشنویس، که او را «کاتب الملک» خطاب داده بودند. صاحب دیوان است. این مطلع از وی است:

بیت

گه در درون دیده، [و] گه در دل حزینی از شوخی‌یی که داری، یک جا نمی‌نشینی

[۲۶]

رفیعی

معمایی رفیعی تخلّص می‌کرد، کاشانی بود. فهم عالی و سلیقه درست داشت. در فن معما و تواریخ عجایب بی‌بدل بود و در ملازمت خلیفه الهی اوقات به رفاهیت می‌گذارید. این مقطع [و مطلع] از وی است:

بیت

من ز تابوت رفیعی رشک‌ها بردم، که تو هم‌رهش گریان‌تر از اهل عزا می‌آمدی

* * *

نازک دلم، ای شوخ! علاجم چه توان کرد؟ من عاشق معشوق مزاجم، چه توان کرد؟

این رباعی نیز از اوست:

رباعی

زاهد نکند گنه، که قهّاری تو ما غرق گناهیم، که غفّاری تو

او قهارت خواند، و ما غفّارت یارب! به کدام نام خوش‌داری تو؟

این معما به اسم «یوسف» از اوست:

دیدیم صورت تو و دادیم دل ز دست ما بنده توایم، به هر صورتی که هست

[۲۷]

روغنی

میر روغنی، سال‌ها در ملازمت خلیفه الهی بود. زبان او به هجو مایل می‌نمود. این دو بیت از اوست:

بیت

قاصد از آمدنش می‌کند آگاه مرا تا کشد جذبۀ شوقش، به سر راه مرا

* * *

زبانی گوی، قاصد! شرح شوقم را که در نامه ز دست بی‌خودی، حرف از قلم بسیار می‌افتد

[۲۸]

رهای

شیخ رهایی از نسل شیخ زین‌الدین خوافی است. دیوان شعر دارد و خمسه را تقلید کرده است. همه عمر را در درگاه گذرانیده. این مطلع از وی است:

مطلع

به فکر آن دهن تنگ و ابروی چو هلال چنان شدم که نیارد کسی مرا به خیال

[۲۹]

سحر

خواجه سحری، از ولایت جام است. فضایل و کمالات داشت. اکثر اوقات ملازم رکاب هندال میراز بود. آخر عمر را در بندگی خلیفه الهی گذرانید. دیوان شعر دارد. این رباعی از وی است:

رباعی

ای گل! که نمی‌رسد به دامن تو دست بر نام تو عاشقیم، و بر بوی تو مست
این طرفه که، حاضری و غایب ز میان پنهانی و ظاهر از تو هر چیز که هست

[۳۰]

سرمدی

شریف سرمدی اصفهانی است، در سلک خدمتکاران این درگاه انتظام دارد. این دو بیت از وی است:

بیت

تا تیغ ناز آن بت مخمور شد بلند صد گردن نظارگی از دور شد بلند

تا بر سر کونین نهادیم قدم را دستی نبود بر دل، شادی و غم را

[۳۱]

سقا

درویش بهرام سقا، در لباس صوفیه بود و دایم سقایی می کرد و به مردم آب می داد. از ملازمت حضرت به سرانندیب رفت و آنجا درگذشت. این ابیات از وی است:

بیت

اساس پارسایی را شکستم، تا چه پیش آید؟ سر بازار رسوایی نشستم، تا چه پیش آید؟
به ترسازادهای دل دادم و سر رشته دین هم در این پیرانه سر، ز نار بستم، تا چه پیش آمد؟

[۳۲]

سهمی

مولانا سهمی بخاری، او نیز با اعظم خان می باشد. این ابیات از اوست:

هلال عید نسبت داشتی با طاق ابرویش اگر بودی هلال دیگری پیوسته پهلویش

[۳۳]

سید

سید محمد جامه باف، در رباعی گفتن از اقران امتیاز تمام داشت. چون همه وقت رباعی می گفت، به «میررباعی» مشهور

بود. این رباعی از اوست:

رباعی

آن روز که آتش محبت افروخت عاشق روش سوز، ز معشوق آموخت
از جانب دوست، سر زد این سوز و گداز تا در نگرفت شمع، پروانه نسوخت

در عشق، کجاست هجر و دیدار کجاست؟ سرگشته کدام و طالب یار کجاست؟
او در دل، و روی خلق، در کعبه و دیر بنگر که کجاست یار و اغیار کجاست؟

فردا که نماند، از جهان جز خبری ظاهر شود از بهار محشر اثری
چون سبزه ز خاک سر برآرند بتان ما نیز به عاشقی بر آریم سری

[۳۴]

سید

سید محمد نجفی، از ولایت به هند آمد، دو سال به واسطه ناهمواری طبیعت در قلعه گوالیار محبوس بود. در آخر مراجع
جبلی خلیفه الهی رقم عفو بر جرایم او کشید. این ابیات از اوست:

بیت

در آتش هوس، دل فرزانه سوختیم قندیل کعبه، بر در بتخانه سوختیم

ما رخصت این خون بجل را به تو دادیم گفتیم و نوشتیم، سجل را به دادیم

به عزت تو که ما بلبلان این چمنیم که گل شکفت و ندانسته ایم باغ کجاست؟

در کشور تو نام وفا، گریه آورد
قاصد جدا و نامه جدا گریه آورد
در ایامی که در گوالیار محبوس بود، این بیت را گفته بود:
شبی دارم سیه، چندان که آهم
به صد مشعل ره روزن نداند

[۳۵]

شادی

محمد رضا، جوانی طالب علم بود و نجوم نیز می دانست. در خدمت خان خانان می بود. این دو بیت از وی است:

بیت

مستی من، از می گلفام نیست
بی خودم ز آن باده کاو را نام نیست
خلوت خاص است، جان را با لبش
گو: میا، شادی! که بار عام نیست

[۳۶]

شکویی

مولانا شکویی اصفانی است. به زیور کمال آراسته و به اخلاق حمیده پیراسته است. شعر را رنگین می گوید و در صحبت خان خانان میرزا جان می باشد. این ابیات از اوست:

بیت

هنوز ناله شبهای من، اثر دارد
کمان شکسته من تیر کارگر دارد
تو گل به دامن یاران فکن که خسته هجر
به نوک هر مژه، صد پاره جگر دارد

[۳۷]

شهرتی

میرزا بیگ شهرتی برادرزادهٔ خواجه امین‌الدین محمود خواجهٔ جهان است. طبع خوش و سلیقهٔ درست دارد. این چند بیت از وی است:

بیت

لعل حیات‌بخش تو، در سایهٔ خطت چون آب خضر در ظلمات سکندر است

* * *

چشم سیاه فتنهٔ عابد فریب تو سحرآفرین و جادوی عشاق‌پرور است

[۳۸]

شیری

مولانا شیری لاهوری، اگر چه عامی بود، اما در شعر متانت تمام داشت. حدت طبعش تا حدی بود که در اندک زمانی قصیده‌ای ترتیب می‌داد. این چند بیت از وی است:

بیت

چنان فریفته شد دل، جمال سلمی را که با دل است به درگشتگی تسلی را
هجوم ناز، چنان کرد و پیش یار گرفت که راه نیست در آن تنگنا، تمنی را

در مدح نیر اعظم هزار بیت گفته و آن را «شمع جهان‌افروز» نام کرده، تمام آن را از مقطعات. از آن جمله این قطعه نوشته شد:

قطعه

در عشق کسان اسیر محنت بسیار شنیده‌ام کسان را
معشوق دل آفتاب باید امید به آرزو رسان را

* * *

چرا ای اشک! در چشم از وداع یار می‌گردی کجا بودی که اکنون، مانع دیدار می‌گردی
سرا پا جانی، ای باد صبا! در قالب شوقم سرت گردم! به گرد کوی او بسیار می‌گردی

[۳۹]

صبحی

صبحی کابلی، عمری در درگاه جهان پناه بود. این نظم از اوست:

بیت

حالت خویش، چه حاجت که به او شرح دهم؟ گر مرا سوز دلی هست، اثر خواهد کرد
ضعف غالب شد و از ناله فروماند دلم دگر از حال من او را که خبر خواهد کرد؟

بلند افتادن مژگان، بلاانگیز می‌باشد بیاض دیده چون گلگون بود، خون‌ریز می‌باشد

من شمع جان‌گدازم، تو صبح دلگشایی سوزم گرت نینم، میرم چو رخ نمایی

[۴۰]

ظریفی

مولانا ظریفی چند سال در خدمت خلیفه الهی گذرانید، در آخر به سفر حجاز رفت و در گذشت. این ابیات از وی است:

بیت

کسی نگفت و نپرسید، این چه مرحله بود که خضر آبکش و آبسان قافله بود؟

من سگ آنم که پا در دامن همّت کشد نی به کس منّت نهد، نی از کسی منّت کشد

[۴۱]

عرفی

مولانا عرفی شیرازی، جوان صاحب فطرت بود و فهم عالی داشت و اقسام شعر را نیکو می‌گفت. اما بس که عجب و نخوت پیدا کرده بود، از دل‌ها افتاده، به پیری نرسیده، در عنفوان جوانی به مرض اسهال درگذشت. دیوان شعر و مثنوی دارد. این چند بیت از او تحریر یافت:

بیت

فردا که معاملان پر فن طلبند حسن عمل از شیخ و برهمن طلبند
این‌ها که دروده‌ای، جوی بستانند و آن‌ها که نکشته، به خرمن طلبند

* * *

قابل درد محبت، کس نیامد در وجود رنگ روی خویش را، هر کس به دستانی شکست

* * *

عشق می‌گویم و می‌گیریم زار طفل نادانم و اول سبق است
حرف مقصود نمی‌ریزد زود خامه طالع ما تنگ شق است

[۴۲]

عزیزی

عزیزی، تخلص میرزا عزیز است، از سادات قزوین است، مدت‌ها دیوان صدارت بود. چون به اشغال دیوانی نپرداخت، سال‌ها محبوس ماند. صحیفه العشاق از منظومات اوست، دیوان قصاید دارد. این اشعار از وی است:

بیت

نیست بر هر سوز مزگان دیده نمناک را برکنار افکنده موج اشک من، خاشاک را

* * *

چنین افتاده در راه غم و محنت چو خاشاکم نسیم لطف احسانت، مگر بردارد از خاکم

* * *

تن سیمین نشد او را ز چاک پیره‌ن پیدا سمن در باغ خوبی شد ز برگ یاسمن پیدا

[۴۳]

عهدی

مولانا عهدی رازی، اقسام شعر از غزل و قصیده دارد. چند سال با ما ملازمت داشت. این ابیات از وی است:

بیت

از خون لب شکوه‌ام اگر تر می‌شد از روزن دیده خون دل، بر می‌شد
اشکم، همه شعله‌ریز، اخگر می‌ریخت آهم همه آب‌داده نیشتر می‌شد

[۴۴]

غربتی

مولانا غربتی بخاری، از همه قسم اشعار دارد و دیوان ترتیب داده، به هند آمده، به حضرت ملاقات کرده، از انعام حضرت شاداب گشته، باز به بخارا رفت. این دو بیت از اوست:

بیت

قضا، جدا ز تو خونم، چرا نمی‌ریزد مگر ز دست قضا این قدر نمی‌خیزد

* * *

در هیچ منزلی نرسیدم که درد عشق پیش از من غریب، به منزل رسیده بود

[۴۵]

غزالی

مولانا غزالی مشهدی، چندگاه در پیش خان زمان بود، چون خان زمان به قتل رسید، در خدمت خلیفه الهی والد بزرگوارم عمر می‌گذرانید. چند کتاب مثنوی و دیوان اشعار دارد و کلیات او را قریب به صد هزار بیت می‌گویند. این چند بیت از گفتار اوست:

بیت

آن روز که از خواب عدم، دیده گشودیم دیدیم که باقی‌ست شب فتنه، غنودیم

* * *

ما ز مرگ خود نمی‌ترسیم، اما این بلاست کز تماشای بتان، محروم می‌باید شدن

* * *

چرخ فانوس خیال و عالمی حیران در او مردمان چون صورت فانوس، سرگردان در او

* * *

خفتگان خاک، یکسر کشته تیغ تواند هیچ دخلی نیست شمشیر اجل را در میان

رباعی

بحری‌ست ضمیر من که گوهر دارد تیغی‌ست زبان من که جوهر دارد

صور قلمم، نفخه محشر دارد مرغ ملکوتم، سخنم پر دارد

این مطلع را نیز به تقریب جوکی پسری نیکو گفته است:

بیت

آتشین‌رویت ز خاکستر چو نیلوفر شده؟ یا نقاب از آتش روی تو خاکستر شده؟

[۴۶]

غیرتی

مولانا غیرتی شیرازی، مدتی در هند بود، باز به شیراز رفت. این ابیات از اوست:

بیت

به قتل غیرهم راضی نیم، زیرا که می‌دانم اجل زهر هلاک از خنجر بیداد من برده

* * *

هلاک آن مژده قاتلم، که خون مرا چنان بر بخت که یک قطره بر زمین نچکید

[۴۷]

فارسی

فارسی ولد خواجه عبدالصمد «شیرین قلم» است. از جوانی تربیت یافته نظر کیمیا اثر خلیفه الهی است، در تصویر و خط امتیاز دارد. و این ابیات از اوست:

ز یمن عشق، به کونین صلح کل دارم تو خصم گرد و ز ما دوستی تماشا کن

* * *

فضای سینه‌ام از دوستی، چنان پر شد که با کمال طلب، ذره‌ای نیفزاید

[۴۸]

فارغی

میرفارغی برادر میر فتح‌الله شیرازی است. عمری در ملازمت حضرت بود. این بیت از وی است:

بیت

گر آشکار کنم، در جهان نمی‌گنجد محبتی که مرا با تو در دل تنگ است

[۴۹]

فارغی

محمد صالح دیوانه ملقب به «عاقلی» شده است. پدر او را «ملای کتابدار» می‌گفتند، کتابدار جنت‌آشیانی بود. محمد صالح از صغر سن در ملازمت خلیفه الهی نشو و نما یافت و امروز در کابل به وظیفه و ادرار خوش وقت است، «فارغی» تخلص می‌کند. این بیت از اوست:

بیت

چو سودای سر زلفش به پا افکند زنجیرم در این سودا یقین جز جان سپردن نیست تدبیرم

[۵۰]

فضلی

مولانا فضلی بخاری چندگاه در خدمت خلیفه الهی می‌بود. دیوان و مثنوی و رباعیات دارد. این بیت از اوست:

بیت

شوم گر مرغ و بنشینم به دیوار سرای او نسیم ناامیدی هر دم از دیوار اندازد

[۵۱]

فناپی

فناپی تخلص ملا خورد زرگر است که همه عمر در این درگاه گذرانیده، در ابتدا نوکر میرزا عسکری بود. این از وی است:

بیت

نگویم بهر تشریف قدومت خانه دارم غریبم، خاکسارم، گوشه‌ای ویرانه دارم

[۵۲]

فهمی

مولانا فهمی طهرانی، در ملازمت اعظم خان بود. این رباعی از اوست:

از بخت خود، ای دل! گله نتوان کردن
خود را گرو قافله نتوان کردن

مخروش و منال، از پی هر برقی
خود را گرو مرحله نتوان کردن

[۵۳]

فیضی

شیخ ابوالفیض فیضی ولد شیخ مبارک ناگوری است که از علمای کبار و مشایخ بزرگوار بود و در تجرّد و تزهّد شأنی عظیم داشت. شیخ فیضی در خدمت والد بزرگوارم نشو و نما پیدا کرد و به خطاب «ملک الشعرائی» امتیاز یافت. در فنون اشعار ید بیضا می نمود. موارد الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف منقوطة ندارد، و تفسیر کلام مجید را بی نقطه تمام ساخت و سواطع الهام نام نهاد. دیوان اشعار او [از] پانزده هزار بیت زیاده است، در فنون اشعار سرآمد شعرای وقت بود و در علم طب و سایر علوم از روی جامعیت نظیر خود نداشت، و ذات ملکی صفات او را به روزگار منت است. این منظوم از آن پاک نهاد مرقوم شد:

مژگان ببند، چون قدم از دیده می کنی
خوبان به ره، برهنه نهادند پای را

* * *

مشکل که سیل دیده، به گردش در آردت
طوفان نوح، می طلبد آشنای تو

* * *

کعبه را ویران مکن، ای عشق! کآنجا یک نفس
گه گهی، پس ماندگان راه، منزل می کنند

* * *

در خود فرو رو، ار طلبی آرزوی جان
با کاروان بگوی که: یوسف به چاه نیست!

* * *

تا چند دل، به عشوه خوبان گرو کنم
این دل بسوزم و دل دیگر ز نو کنم

فیضی! کفم تهی، و ره عاشقی به پیش
دیوان خود مگر به دو عالم گرو کنم

رباعی

معراج صعود خویشتن باید بود
محراب سجود خویشتن باید بود

ابواب حریم خویشتن باید گشت معمار وجود خویشتن باید بود

فیضی! قدمی چند، ز خود برتر نه از خود بدر آی و رخت خود بر در نه

بر خویش در آ، و رخنه دیده ببند آن گاه دو صد قفل ز مژگان بر نه

[۵۴]

قاسم

قاسم ارسلان مشهدی است، در مارواءالنهر نشو و نما یافته است. سالها در خدمت خلیفه الهی عمر گذرانیده. خط نسخ و تعلیق را خوب می‌نوشت و وسعت مشرب داشت. این ابیات از وی است:

بیت

ای نیم‌جانی آمده بر لب، تو را چه قدر جایی که یک نگاه به صد جان برابر است

لفظ و معنی، به حال من گیرند بی‌تو، چون روی در کتاب کنم

گریان، چو به سر منزل احباب گذشتیم صد مرتبه، در هر قدم، از آب گذشتیم

[۵۵]

قدری

مولانا قدری شیرازی، مدتی در هند اوقات گذرانیده، به شیراز مراجعت کرد. این بیت از وی است:

بیت

چندان امان نمی‌دهم بی‌خودی که جان داند که چون برآید و قربان او شود

[۵۶]

قراری

قراری گیلانی برادر حکیم ابوالفتح است. از ملازمت حضرت حسبالحکم به بنگاله رفت و در آنجا در گذشت. صاحب دیوان بود. این رباعی از اوست:

بیت

گر عشق مرا باز خریدار افتد کاری بکنم که پرده از کار افتد
سجاده پرهیز، چنان افشانم کز هر تارش، هزار زنار افتد

[۵۷]

قیدی

مولانا قیدی شیرازی، از مکه معظمه به ملازمت خلیفه انهی رسیده، به عنایات پادشاهانه سرافراز گشت و در ولایت فتحپور و در سفر کابل با ما همراه بود، این ابیات از وی است:

نظم

متاع شکوه بسیار است، عاشق را همان بهتر که جز در روز بازار قیامت، بار نگشاید

کدام مرهم لطف از تو در دل است مرا که جان گدازتر از داغهای حسرت نیست

ای قدم ننهاده هرگز! از دل تنگم برون حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده‌ای

[۵۸]

کامی

ملا کامی، جوانی است نورسیده، زبان شعر دارد، این بیت از وی است:

بیت

همه خون گردهم و ز دیده چکم گر بدانم که گریه را اثر است

[۵۹]

کاهی

مولانا قاسم کاهی، به فضایل و کلمات موصوف بود، و در علم موسیقی از اقران امتیاز داشت و در کمال بی‌تعلقی و آزادگی عمر می‌گذرانید. صد و بیست سال عمر یافت. جواب بوستان گفته، دیوان اشعار تمام دارد و این مطلع او شهرت دارد:

مطلع

چون سایه، هم‌رهمیم به هر سو روان شوی شاید که رفته‌رفته به ما مهربان شوی

این مطلع نیز از اوست:

چون زعکس عارض او، آینه پر گل شود گر در آن آینه طوطی بنگرد، بلبل شود

قاسم کاهی نمی‌گوید: مرا احوال پرس دردمندان غمت را رنگ بین و حال پرس

[۶۰]

لطفی

لطفی منجم، بدیهه را بسیار خوب می‌گفت. تا هزار بیت در یک مجلس از زبان او شنیده شد. ندیم مشرب بود و مقلدی می‌کرد. این منظوم از وی است:

بیت

گل گل، از تاب شراب آن روی چون گلزار شد گل‌فروشان! مزده‌تان بادا که گل بسیار شد

به غیر بوی تو از باغ و بوستان نشنیدم به هیچ گل نرسیدم که بوی جان نشنیدم

* * *

دلَم کز شعلهٔ دوزخ شود، افسردگی دارد گل بختم گر از جنت بود، پژمرده گی دارد

[۶۱]

لوندی

لوندی نیشابوری، عمری در درگاه جهان پناه بود و تتبع ابیات خواجه حافظ می کرد. این ابیات از آن جمله است:

بیت

قضا چو نامهٔ رند شراب خواره نویسد نوید عفو خداوند بر کناره نویسد

[۶۲]

محترم

هاشم محترم، شعر را نیک می گوید و طبع خوب دارد؛ و این شعر از وی است:

بیت

میان دیده و دل، دوش ماجرا می رفت که دیده سوی تو می دید، دل ز جا می رفت

[۶۳]

محزونی

محزونی پادشاه قلی ولد شاه قلی نارنجی است، که از امرای قدیم الخدمت است. این بیت از اوست:

زین چاشنی که حسن ازل با بتان دهد جایی رسیده عشق، که بی درد جان دهد

[۶۴]

محوى

میرمحمد محوی، مرد آزاده و وارسته‌ای بود. در گجرات در صحبت میرزا خان خانان بود. به سبب تربیت او سفر حجاز اختیار کرد. این رباعی‌ها از اوست:

رباعی

تا زلف به روی همچو مه خواهد بود تا خط شه حسن را سپه خواهد بود
گر خانه ز خشت آفتابم سازند روز من بیچاره سیه خواهد بود

محوى که ز کوی عقل بیرون می‌گشت آواره‌تر از هزار مجنون می‌گشت
دور از تو، ز دور دیدم آن گمشده را در بادیه‌ای که باد در خون می‌گشت

من جان دل حزین نمی‌دانستم من گریه آتشین نمی‌دانستم
نه نام به من گذاشتی و نه نشان ای عشق! تو را چنین نمی‌دانستم

[۶۵]

مشفقى

مولانا مشفقى بخارى، از ماوراءالنهر به خدمت خلیفه الهی آمد و مشمول مراسم خسرانه گردیده، باز به بخارا رفت. این نظم از وی است:

بیت

چو نقد هستی مجنون غم‌نگاری بود خدا به نقد بیامرزده، که یاری بود
به خاک مشفقى، آن دم که دوستان گذرند رسد به خاطر ایشان که خاکساری بود

[۶۶]

مظهري

مظهري کشميري، از خدمتگاران درگاه است. اين ابیات از وی است:

بیت

اقبال حسن، کار تو را، پیش برده است ورنه، صلاح کار ندانسته‌ای که چیست؟

* * *

فدای آینه گرم که دلستان مرا درون خانه، به گلگشت بوستان دارد

[۶۷]

معصوم

معصوم ولد قاضی ابوالمعالی است. اين ابیات از وی است:

بیت

مرده، حسرت برد آن دم که زدی دست به تیغ کاین عطا روزی آن است که جانی دارد

* * *

یک حرف آشنا، به غلط هم کسی نگفت چندان که خواب خوش به هر افسانه سوختیم

[۶۸]

ملک

محمد ملک گجراتی به فضایل و کمالات آراسته بود و از ذوق حال چاشنی تمام داشت. اين مطلع از وی است:

مطلع

دارم دلی گردان، که من قبله‌نما می‌خوانمش رو سوی ابرویش کشد، هر چند می‌گردانمش

[۶۹]

مؤمن

محمد مؤمن لنگ، با خان خانان می بود و شعر را نیک می گفت. این دو بیت از گفتار اوست:

بیت

چنان بهانه طلب گشته در جفا، که اگر به خاطرش رسم، این هم گناه من باشد

* * *

ترسم که نارسیده به مقصود، بگذرم از دست این شتاب، که در طینت من است

[۷۰]

میر

میر حاج لنگ، مدت ها ملازم خان زمان بود، در آخر به مساعدت بخت به خدمت گزاری خلیفه الهی رسیده، از ندمای مجلس گشت. این بیت از اوست:

بیت

مرغ دل، تا صید آن چشم شکار انداز بود هر سر مو بر سرم چون مرغ در پرواز بود

[۷۱]

میلی

میرزا قلی میلی تخلص، سالها در ملازمت نورنگ خان، که از امرای عالی شأن این دودمان است، می گذارند. دیوان شعر از غزل و قصیده دارد. این ابیات از وی است:

بیت

دانسته ای که مهر تو، با جان نمی رود کز خاک کشتگان گذری سرگران هنوز

چو تار صبحه، ز یکدل گذر کند صد تیر ز بس که حمله او جا کند بر اعدا تنگ

چون نظر در خواب بر خورشید رخسارش کنم ترسم، از تاب نگاه گرم بیدارش کنم

با آن که به پرسیدن ما آمده، مردیم کآیا ز که پرسیده ره خانه ما را

رفتم ز مجلسی تو و عمری بر آن گذشت ز آن ذوق، با خیال تو در صحبتم هنوز

[۷۲]

ناصر

مولانا ناصر ساوجی، در گجرات مدتی با ما ملازمت داشت و در درگاه جهان پناه همراه شیخ فیضی، وقتی که به حجابت دکن می‌رفتند، رفت و سفر حجاز اختیار کرد. این ابیات از اوست:

بیت

ز طوف کعبه ممنوعم و گرنه می‌فرستادم کف پایی به زحمت چینی خار مغیلانش

بر آستان تو سودم جبین ظلمانی هزار آینه آویختم ز پیشانی

گل فروش من، که خواهد، گل به بازار آورد باید اوّل تاب غوغای خریدار آورد

[۷۳]

نامی

میرمحمد معصوم باکری، «نامی» تخلص می‌کند. از سادات صفوی می‌باشد. جوانی است به صلاح و تقوا آراسته، سال‌ها است که با ما ملازمت دارد. دیوان شعر و مثنوی ترتیب داده است. این غزل از وی است:

غزل

باز دل وصل جو، مصلحت جان گذاشت	آرزوی درد کرد، خواهش درمان گذاشت
نیم‌نگاهش به ناز، دین و دل از من ربود	نیم‌نگاه دگر، در گرو جان گذاشت
نامی از اندوه هجر، سوی عدم رخت بست	وای که جان را به هم دست و گریبان گذاشت

[۷۴]

نثاری

خواجه حسین نثاری از مشهد طوس است، به خدمت خلیفه الهی مشمول عواطف خسروانه شده بود. دیوان شعر و کتاب مثنوی دارد. اقسام شعر را خوب و استادانه می‌گفت و از شعرای وقت امتیاز داشت.

نظم

ترک مستم، چو کله گوشهٔ یغما شکند	نقد دل‌ها برد از طره و بر پا شکند
هرگزم تندی خوی تو، به خاطر نرسد	که نه بر عارض دل، رنگ تمنّا شکند

چنان ناز ریزد ز پا تا سرش	که رفتن توان ناز از بسترش
---------------------------	---------------------------

[۷۵]

نظیری

مولانا نظیری از نیشابور است، خالی از شگفتگی طبع نیست. اشعار بامزه دارد و قبل در خدمت خان‌خانان می‌بود. در این ولا به مکه معظمه رفت. این منظوم از وی است:

بیت

تو گر برهم زنی سودای دل، بادا زیان بینی
مرا سرمایه دنیا و دین نابود می گردد

[۷۶]

نوعی

نوعی صبوکش، در ملازمت خان خانان می باشد. این رباعی از وی است:

گفتم: ز درت روم، مروّت نگذاشت
وآن گرمی التفات الفت نگذاشت
اینها همه عذر است، چه پنهان از تو
قربان سرت شوم! مروّت نگذاشت

[۷۷]

نیازی

مولانا نیازی سمرقندی، اکثر عمر در ولایت تته می بود، در خدمت جنت آشیانی پیوسته بود و به ملازمت خلیفه الهی رسیده. فنون شعر نیکو می دانست و در هر فن تصنیفات دارد. این ابیات از وی است:

بیت

بر فلک نیست شفق، لاله گل فام من است
رند دُردی کشم و طاس فلک جام من است

چو نتوانم که گرد قامت آن تند خو گردم
رخش را در نظر آورده، هر دم گرد او گردم

در تحرک نیست از باد صبا، پیراهنش
بلکه جانی یافته پیراهن از لطف تنش

[۷۸]

واقفی

ابن علی واقفی مرد خوش طبع سنجیده‌ای است. این رباعی را نسبت به او می‌دهند:

رباعی

جز عشق تو نبود هنر و پیشه ما
پرورده درد است رگ و ریشه ما
لب زیر غم است جام اندیشه ما
.....^۳

[۷۹]

وفایی

وفایی از اصفهان است. با زین خان کوه‌کوه می‌باشد. این دو بیت از وی است:

بیت

در دل نیم‌شبان کوب، که چون روز شود
همه درها بگشایند، و در دل بندند

* * *

قحط و فاست این که نکویان روزگار
خوان نا نهاده، خون دل میهمان خورند

[۸۰]

وقوعی

شریف وقوعی، جوانی به وفور فضایل آراسته است. علم تاریخ را نیکو می‌داند و در خط و انشاء و دیگر فضایل معلم ما بود. در این نزدیکی وفات نمود. این ابیات از وی است:

بیت

بدین شوخی به دل گستاخ می‌آیی، نمی‌ترسی
که بر پای خیالت روی آه آتشین مالم

^۳ - این مصرع در نسخه افتاده است.

[۸۱]

هاشم

هاشم قندهاری، از مصاحبان خان‌خانان بیروم خان بود. این بیت از وی است:

بیت

روم در باغ و بی‌روی تو اشک لاله‌گون ریزم به پای هر گلی بنشینم و از دیده خون ریزم